

دورانک لیسر خودزنی غیرخودی‌ها

سیاسی

الف، ایلامی

در حضور قاضی به پیامبر ناسزا گفتند و نه فقط تقاضای اعدام کردند، بلکه درخواست شکنجه سخت نیز داشتند، اینان نیز محکوم به اعدام شدند. یک کشیش و یک شماس و یک راهب دیگر نیز از آن‌ها تبعیت کردند. فرقه متعصب مسیحی خرسند می‌شد، اما مسیحیان دیگر، از کشیش و مردم عادی از

در مقابل بعضی مسلمانان سخن ناروا گفته بود. اول آن‌ها وعده داده بودند که مطلب را مکتوم دارند، ولی سخنان کشیش چنان نامسزا بود که مستمعان متوحش شدند و ناچار به مصادر امور، خبر دادند. پرفکتوس می‌توانست گفته خود را انکار کند و از مجازات برهد، ولی به جای انکار در مقابل قاضی گفتار خود را تکرار کرد.

فرقه‌ای از متعصبان مسیحی به پیشوایی ائولوگیوس تشکیل شد که هدف آن ناسزاگویی علنی به پیامبر اسلام و داوطلبی مرگ بود

قاضی او را به چند ماه زندان محکوم کرد تا مگر اصلاح پذیرد، ولی زندان در او مؤثر نیفتاد و همچنان به گفته خود اصرار داشت،

تعجب نکنید! خودزنی که طی چند سال گذشته در ایران اسلامی بین غیر خودی‌ها مرسوم شد، دارای پیشینه‌ای تاریخی دربرانگیختن احساسات مردم و مظلوم‌نمایی در جهان مسیحیت و غرب است؛ این پیشینه به دوران تمدن اسلامی در اندلس بازمی‌گردد که مسیحیان آن را به صورت یک سلاح سیاسی علیه مسلمانان به کار می‌بردند. در چند سال گذشته بازی قتل‌های زنجیره‌ای، ترور حجاریان، مرگ زهرا کاظمی، مرگ مشکوک یک غیر دانشجوی وابسته به ملی مذهبی‌ها در کوی دانشگاه و... درکنار توهین به مقدسات، تنها به سبب دستگیری و تبدیل شدن به چهره مظلوم رسانه‌های غربی و تحریک احساسات مردم و جهانیان، از شگردهای جریان‌یابی بود که وظیفه‌ای جز تهیه خوراک تبلیغاتی برای رسانه‌های مسیحی علیه اسلام و انقلاب بر عهده‌نداشت.

ویل دورانت در کتاب خود به یکی از شیوه‌های مسیحیان برای تحریک عواطف مسیحیان جهان و غلبه بر مسلمانان اشاره می‌کند: شیوه‌ای که از توهین به شخص پیامبر (ص) و مقدسات اسلامی آغاز می‌شد و به اعدام می‌انجامید.

وی درباره این حرکت که توسط کشیشی به نام پرفکتوس آغاز شد، آورده است: «یک دختر زیبا از مردم قرطبه، که به نام لورا معروف بود و از پدر مسلمان و مادر مسیحی بود، پس از مرگ پدر می‌خواست به دین مسیح بگردد؛ از خانه برادر به خانه یکی از مسیحیان گریخت، ولی برادرش او را گرفت و کتک زد. دختر اصرار داشت از دین پدر باز گردد، و به یکی از محاکم اسلامی جلب شد. قاضی که می‌توانست او را محکوم به اعدام کند دستور داد تا کتکش زدند. مع ذلک، بار دیگر به خانه یک مسیحی گریخت و در آن جا با کشیش جوانی به نام ائولوگیوس ملاقات کرد؛ ائولوگیوس نسبت بدو عشقی پاک و سوزان پیدا کرد. در هنگامی که فلورا در دیری پنهان بود، کشیشی را که پرفکتوس نام داشت اعدام کردند؛ زیرا درباره پیامبر اسلام

تالین که محکوم به اعدام شد. هنگامی که او را برای اعدام می‌بردند همچنان پیامبر را ناسزا می‌گفت. مسلمانان از قتل وی خرسند شدند و مسیحیان، مثل یک قدیس، برای دفنش مراسم مجلل به پا کردند.

قتل پرفکتوس کینه مسلمان و مسیحی را تحریک کرد، و فرقه‌ای از متعصبان مسیحی به پیشوایی ائولوگیوس تشکیل شد که هدف آن ناسزاگویی علنی به پیامبر اسلام و داوطلبی مرگ بود، و افراد آن می‌پنداشتند هر کس در این راه بمیرد، به بهشت می‌رود. در این اثنا یک راهب قرطبی به نام اسحاق پیش قاضی رفت و گفت که می‌خواهد مسلمان شود. قاضی خرسند شد و مبادی دین اسلام را برای او شرح داد و گرفت، ولی راهب سخن او را بریده و گفت: «دین اسلام این گروه عظیم بدبختان را به جهنم کشانیده است.» قاضی بگفت تا او را به زندان کردند و از عبدالرحمان دوم اجازه خواست تا راهب را به این عنوان که عقلش خلل دارد آزاد کند، ولی تشریفات مجلل جهازه پرفکتوس، خلیفه را خشمگین کرده بود؛ از این رو بفرمود تا راهب را اعدام کردند. دو روز پس از این حادثه یک سرباز فرنگی از نگاهبانان قصر به نام سانجو جسارت ورزید و علناً به پیامبر ناسزا گفت و اعدام شد. روز شنبه بعد شش نفر راهب

این مسابقه مرگ راضی نبودند و به اشخاص متعصب می‌گفتند: «سلطان که به ما اجازه می‌دهد مراسم دین خود را به پا کنیم و آزارمان نمی‌کند، این تعصب سخت چرا؟» عبدالرحمان انجمن اسقفان را تشکیل داد، و قراری درباره توبیخ متعصبان صادر شد، و تهدید کرد که اگر از فتنه‌انگیزی دست برندارند، اقدامات شدیدتر خواهد کرد. ائولوگیوس به اعضای انجمن اعتراض کرد و آن‌ها را ترسو خواند.

این حوادث فلورا را بیفزود، و او از دیری که در آن جا بود خارج شد و با دختری دیگر به نام ماری به حضور قاضی رفتند و ناسزاگویی به پیامبر آغاز کردند و گفتند که اسلام، اختراع شیطان است. قاضی بگفت تا هر دو را به زندان بردند. در نتیجه نصیحت دوستانشان راضی شده بودند از سخنان خود باز گردند، اما ائولوگیوس به تحریک آن‌ها برخاست و قانع‌شان کرد که به کشتن راضی شوند، و هر دو اعدام شدند. این حادثه ائولوگیوس را تشجیع کرد و به طلب قربانیان تازه برخاست. کشیشان و راهبان و زنان به محکمه می‌رفتند و ناسزا به پیامبر می‌گفتند و تقاضای اعدام می‌کردند.^۱

پی‌نوشت

۱. تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج ۴، صص ۳۸۲ - ۳۸۳